

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه در نظام تک - چندقطبی

محمد رضا دهشیری^۱ مسلم گلستان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۳۰

چکیده

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌ها بر اثر تغییر ساختار نظام بین‌الملل و پیچیده شدن آن پس از جنگ سرد، از مسائل مهم درخور پژوهش است. بنابراین، نگارندگان مقاله درصدد کاربست نظریه واقع‌گرایی ساختاری برای تحلیل الگوی مدیریت بحران سوریه از سوی قدرت‌های بزرگ در نظام تک - چندقطبی هستند. براساس منطق واقع‌گرایی ساختاری، تغییر ساختار نظام بین‌الملل از دوقطبی دوران جنگ سرد، به تک‌قطبی و پس از آن به تک - چندقطبی موجب تغییر در فرایندهای نظام بین‌الملل شده است. پیرو آن‌ها (ساختار و فرایند)، الگوی رفتاری دولت‌ها و مدیریت بحران‌ها نیز متفاوت می‌گردد. از این رو، سؤال اصلی آن است که اقتضانات نظام تک - چندقطبی چگونه بر الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه تأثیر گذاشته است؟ بر این اساس، این مقاله با اتخاذ رویکرد تبیینی - تحلیلی و با روش گردآوری کتابخانه‌ای درصدد تبیین این فرضیه نوآورانه است که محدودیت‌های نظام تک - چندقطبی الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ را به سمت «موازنه قوای نامتقارن» در عرصه سیاست بین‌الملل در مدیریت بحران‌ها و به‌ویژه بحران سوریه سوق داده است. موازنه قوای نامتقارن به‌عنوان یک الگوی رفتاری از ابزارهای متفاوتی، مانند: ابزار نهادی، ابزار ائتلافی، ابزار تهاجمی و ابزار تحریمی بهره می‌گیرد تا بحران‌ها را مدیریت کند. سطح تحلیل پژوهش نیز مطابق با نظریه واقع‌گرایی ساختاری از نوع تصویر سوم یا سطح نظام بین‌الملل است.

واژه‌های کلیدی: نظام بین‌الملل، نظام تک - چندقطبی، الگوی رفتاری، مدیریت بحران، موازنه قوای نامتقارن، بحران سوریه.

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه، تهران، ایران mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه، تهران، ایران

۱- مقدمه

الگوی رفتاری «قدرت‌های بزرگ»^۱ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، تحت‌تأثیر میزان توانمندی آن‌ها و شرایط نظام موجود بین‌المللی قرار دارد. در دوران جنگ سرد بحران‌های بین‌المللی را عمدتاً ایالات متحده و شوروی مدیریت می‌کردند. در وضعیت‌های بحرانی در نظام «دوقطبی»^۲، مدیریت بحران به‌علت شفافیت در نظام بین‌الملل و قطب‌بندی میان ابرقدرت‌ها بر اساس «رهیافت موازنه قوا»^۳، مدیریت می‌شد. این موضوع در فصل ششم و نهم کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» اثر کنت نیل والتز،^۴ کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» اثر جان جی مرشایمر،^۵ مقاله «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی» اثر بنجامین میلر^۶ و کتاب «بحران، تعارض و بی‌ثباتی» اثر مایکل برچر و جانانان ویلکنفلد^۷ بررسی شده است. در الگوی موازنه قوا قدرت‌های بزرگ برآنند تا با «تهدید» و «مانورهای نمادین» -که نشانه‌هایی از جنگ را در خود دارد- بدون وارد شدن در یک جنگ عملی، بحران‌ها را مدیریت کنند. ویژگی اصلی این نوع از رفتار، مبتنی بر «خویش‌تنداری» و «احتیاط» است. رفتار مبتنی بر خویش‌تنداری به‌معنی اعمال تهدیدات و کنش‌های سیاسی است؛ درحالی‌که احتیاطی بودن این الگوی رفتاری در پیشنهادها و توافقات سازشکارانه تجلی می‌یابد. در این نوع از رفتار «منطق دیپلماتیک» حاکم است (میلر، ۱۳۷۶: ۵۷-۶۹).

آنچه در این مقاله کانون توجه و تمرکز است، مسأله الگوی رفتاری قدرت‌ها تحت تأثیر شرایط و نظامی خاص است. به‌تناسب اینکه دولت‌ها در چه نظم و نظامی زیست

1. *Great power*

2. *Bipolar*

3. *Balance of Power Approach*

4. *Kenneth N. Waltz*

5. *John J. Mearsheimer*

6. *Benjamin Miller*

7. *Michael Brecher & Jonathan Wilkenfield*

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../۳

می‌کنند، از خود الگوهای کنشی و رفتارهای متفاوتی را بروز و ظهور می‌دهند. مسلماً با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، تغییراتی در ساختار نظام بین‌الملل پدید آمده است. تغییر در ساختار نظام بین‌الملل موجب تغییر در فرایندهای نظام بین‌الملل می‌گردد و به تبع آنها، الگوی رفتاری دولت‌ها نیز متفاوت می‌شود. بدین ترتیب، یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که دانشمندان و صاحب‌نظران علمی و دانشگاهی را به اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی واداشته، مباحثه درباره نحوه قطب‌بندی یا ساختار نظام بین‌الملل «پساجنگ سرد» بوده است. به همین دلیل، متناسب با چگونگی توزیع قدرت، برخی را به این نتیجه رسانید که نظام تک‌قطبی^۱ است^(۱)، برخی نیز مانند ساموئل هانتینگتون^۲ و ریچارد هاس^۳ معتقدند که نظام در وضعیت انتقالی است که به سمت احیای توازن قوا و نظام چندقطبی حرکت می‌کند؛ اما هر دو اندیشمند به ترتیب اذعان می‌کنند که جهان فعلاً در نظام تک-چندقطبی^۴ (۱۹۹۹) و غیرقطبی^۵ (۲۰۰۸) قرار دارد.

این پژوهش از بین تمامی نظریه‌های ذکر شده نظام تک-چندقطبی هانتینگتون و ساختار ۱+۴ باری بوزان و آل ویور^۶ را به‌عنوان روشنگرترین نظامی که می‌تواند نظام فعلی را تبیین کند، برگزیده است^(۲). از این رو، درصدد است با بررسی ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد که در قالب تک-چندی قطب‌بندی شده است، به نحوه تغییر در الگوهای رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی و به‌ویژه بحران سوریه بپردازد. در رابطه با بحران سوریه مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است که می‌توان به

1. Unipolar

2. Samuel P. Huntington

3. Richard N. Hass

4. Uni-Multi Polar

5. Non-Polarity

6. Barry Buzan & Ole Waever

«بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها» اثر نیاکوئی و بهمنش، «واکاوی نقش‌آفرینی و سیاست‌های فدراسیون روسیه در قبال بحران سوریه» اثر شیخ‌الاسلامی و بیکی و «واکاوی علل حضور روسیه در بحران سوریه» اثر کیانی و خانم حمدی اشاره کرد. هریک از این آثار با رویکردی به‌زعم والتز تقلیل‌گرایانه، به نقش بازیگران در بحران سوریه پرداخته‌اند؛ لیکن نکته‌ای که این مقاله را از سایر پژوهش‌های دیگر متمایز می‌کند، توجه به ساختار نظام پسا‌جنگ سرد و سطح تحلیل کلان آن است.

۲- نظریه واقع‌گرایی ساختاری و نظام تک-چندقطبی

اندیشمندان روابط بین‌الملل به‌پیروی از واقعیت‌های بیرونی براساس رویکردهای نظری گوناگونی، به ماهیت، ساختار و فرایندها در نظام بین‌الملل توجه نشان می‌دهند. در این رویکردها به‌تناسب درکی که از کارگزار(واحدها) و ساختار ارائه می‌شود، مفروضات و مفاهیمی منحصربه‌فرد شکل می‌گیرند که اندیشمندان روابط بین‌الملل بر اساس این مفروضات و مفاهیم انسجام‌یافته به تحلیل نظام بین‌الملل می‌پردازند. در این پژوهش، از منظری سیستمی به تحلیل نظام تک-چندقطبی و الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ پرداخته می‌شود. در رویکرد «سیستمیک» به‌نظام بین‌الملل اندیشمندان گوناگونی به‌نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. یکی از این اندیشمندان، کنت والتز^۱ مبدع نظریه واقع‌گرایی ساختاری است. والتز با تفاوت قائل شدن میان نظام از یک‌سو و واحدهای بازیگر، ساختارها و پویاها از سوی دیگر، به بیان نظریه خویش می‌پردازد. بدین ترتیب، این پژوهش چارچوب نظری واقع‌گرایی ساختاری را کانون توجه و تمرکز خود قرار داده، بر آن است تا با استفاده از اصول و ماهیت نظریه نوواقع‌گرایی به تبیین ساختار نظام تک-چندقطبی و فرایندهای آن

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه ... / ۵

بپردازد. شایان ذکر است از آنجایی که در عصر کنونی فرایندها اهمیت بسیاری دارند، تفسیری جدید از دیدگاه واقع‌گرایی ساختاری نسبت به فرایندها ارائه خواهد شد.

والتز به‌رغم بازسازی‌هایی که در نظریه واقع‌گرایی انجام داد، از اصول بنیادین آن عدول نکرد. بدین ترتیب، والتز به اصول و مفروضه‌های محوری واقع‌گرایی کلاسیک، مانند: «کشورمحوری»، «خودیاری»، «بقا»، «قدرت‌محوری»، «آنارشیک بودن نظام بین‌الملل» و «یکپارچگی و عقلانیت کشورها» وفادار است؛ اما در برخی از موارد به دلیل اینکه نظریه‌ای در سطح تحلیل کلان است، تعریف و تبیین‌هایی جدید از آنها ارائه می‌دهد. هدف نواقع‌گرایی این بود که با کنارگذاشتن ویژگی‌های مربوط به ماهیت بازیگران یا ماهیت تعاملاتشان در روابط بین‌الملل به برجسته کردن اثر تحدیدکننده ساختار نظام بین‌الملل که بازیگران را احاطه کرده است، مبادرت ورزد (اسکات برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۳).

نظام بین‌الملل متشکل از مجموعه‌ای از بازیگران است که در یک آرایش قدرت (ساختار) قرار گرفته‌اند و بر اساس الگوهای نظم با یکدیگر به تعامل می‌پردازند (فرایند)، با مرزهایی که بنابر یک موضوع مشخص تعیین شده‌اند، از واحدهای دیگر جدا می‌شوند و به لحاظ رفتاری از درون نظام و از بیرون دچار محدودیت هستند *Brecher & Yehuda* (1985: 17). رویکرد سیستمی والتز به نظام بین‌الملل، شامل ساختار و اجزای متعامل آن است (والتز، ۱۳۹۲: ۱۳۰). ساختار تعریفی از موقعیت، جایگاه یا چینش اعضای یک سیستم به‌دست می‌آید. ساختارهای بین‌المللی برحسب واحدهای سیاسی اثرگذار و اصلی در دوره‌ای خاص تعریف می‌شود. بنابراین، ساختارها بر اثر کنش متقابل دولت‌ها (واحدهای اصلی یک سیستم) ظهور و بروز پیدا می‌کنند. ساختار نظام بین‌الملل تابع تعداد قدرت‌های بزرگ و چگونگی تقسیم قدرت در میان آنهاست (والتز، ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۵۰). ساختار در وهله اول با تعامل واحدها شکل می‌گیرد؛ اما پس از شکل‌گرفتن رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۱۱۳). به همین علت، در نظر والتز «ساختار به مجموعه‌ای از

شرایط محدودیت‌زا گفته می‌شود» (والترز، ۱۳۹۲: ۱۱۹). بنابراین، مطابق نظریه والتز ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان «علت اصلی رفتار دولت‌ها» معرفی می‌شود. از این منظر «ساختار سیستم همه سیستم است».

ساختار سیاست بین‌الملل بر اساس سه مؤلفه تعریف می‌شود: اصل آرایش‌یابی^۱ (موقعیت واحدها نسبت به هم چگونه است؟)؛ تشابه کارکردی^۲ (چگونه کارکردهای سیاسی تخصیص داده می‌شود؟)؛ و اصل توزیع توانمندی‌ها^۳ (قدرت چگونه توزیع می‌شود؟) (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۳). نخستین و مهم‌ترین ویژگی ساختاری نظام بین‌الملل ناشی از فقدان حکومت مرکزی یا آنارشی است. ساختار آنارشیک مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل و رفتار کشورهاست. از نظر والتز، آنارشی اصل اساسی و تغییرناپذیر حاکم بر روابط بین‌الملل است و تا وقتی حکومت جهانی تشکیل نشود، سیاست بین‌الملل حوزه‌ای آنارشیک باقی خواهند ماند و تا زمانی که آنارشی حاکم است، واحدها و کارویژه‌های آنها، ثابت باقی خواهد ماند. در نظام بین‌الملل به این علت که دغدغه اصلی «تأمین امنیت» پابرجاست، جایی برای تفکیک کارکردها باقی نمی‌ماند و همه باید به دنبال حفظ بقای خود باشند. سومین اصل «توزیع نابرابر توانایی» بین واحدها تحت تأثیر فشارهای سیستمیک است. واحدهای دارای توانایی بیشتر، به ساختار شکل می‌دهند. نگاه ساختاری والتز همه واحدها را همگون می‌انگارد (از لحاظ کارکرد) و از بعد دیگر همه واحدها را ناهمگون (میزان توانمندی). از اینجاست که والتز معتقد است، خصوصیت واحدها هیچ تأثیری بر رفتار محتمل‌شان در ارتباط با نظام ندارد؛ چون کارکرد یکسانی دارند.

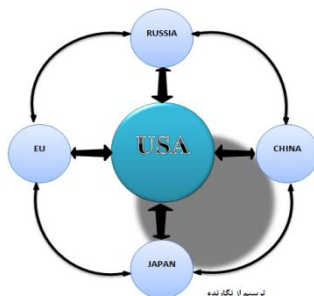
1. Principle of Arrangement

2. Functional Similarity

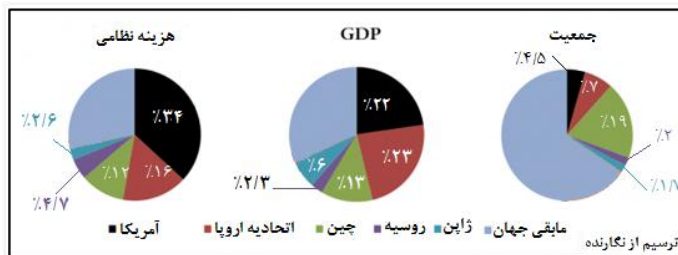
3. Distribution of Capabilities

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۷

نظام بین‌الملل پساجنگ سرد را نمی‌توان کاملاً از انواع قبلی آن «مجزا» نمود؛ با این حال، به نوعی از آن‌ها «متمایز» است و این تمایز در چگونگی آرایش سیاسی قدرت‌ها که خود ماهیت ساختار نظام نوین را شکل می‌دهد، ریشه دارد. از این رو، می‌توان «پایان جنگ سرد را به مثابه تغییری در نظام و نه تغییر خود نظام» قلمداد کرد؛ زیرا ماهیت آنارشیک ساختار نظام همچنان پایدار و پابرجاست. فروپاشی شوروی به معنای فروپاشی ساختار (از نوع توزیع قدرت) نظام بین‌الملل بود. طبیعی است با فروپاشی این ساختار، نظام بین‌الملل در خلأ قدرت باقی نمی‌ماند؛ بلکه به تناسب فرایند حذف خلأ قدرت، ساختار نوینی از نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. همانند والتز که معتقد است: همان‌طور که طبیعت از خلأ متنفر است، سیاست بین‌الملل هم از خلأ قدرت بدش می‌آید (Waltz, 2000: 27-30). بنابراین، پس از فروپاشی شوروی هرچند به مدت کوتاهی، سیاست جهانی نظام تک‌قطبی را تجربه کرد؛ اما با افزایش دیفرانسیل قدرت اروپا، ژاپن و چین نسبت به نظام دوقطبی و تثبیت جایگاه روسیه در معادلات جهانی و منطقه‌ای تشکلی از قدرت‌های بزرگ شکل گرفت که نظام تک‌قطبی حاکم را به چالش می‌کشید که این امر موجبات شکل‌گیری توزیع جدید قدرت در قالب نظام تک-چندقطبی را در اوایل قرن بیست و یکم فراهم آورده است. بدین ترتیب، ساختار فعلی نظام بین‌الملل، ترکیبی از یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن و روسیه) است. این نظام به‌زعم هانتینگتون نظامی تک-چندقطبی است. ابرقدرت، تنها کشوری است که از همه ابعاد قدرت-اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، ایدئولوژیک، تکنولوژیک و فرهنگی-دست بالا را دارد؛ و از توانایی و امکانات لازم برای پاسداری از منافع خود تقریباً در سراسر جهان برخوردار است. در سطحی دیگر، چند قدرت عمده قرار دارند که تنها ابعادی از قدرت را در اختیار دارند. این قدرت‌ها در قسمتی از نظام بین‌الملل مسلط هستند بی‌آنکه همچون ابرقدرت بتوانند منافع و قابلیت‌های خود را در کل نظام بین‌الملل گسترش دهند.



شکل ۱-۱: نظام تک-چندقطبی از لحاظ نحوه توزیع توانمندی‌ها^(۳):



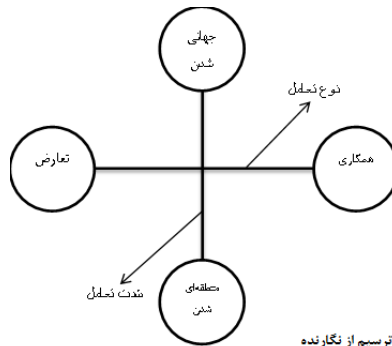
نمودار ۱-۱: درصد هزینه‌های نظامی، GDP و جمعیت قدرت‌های بزرگ در سال ۲۰۱۴

(www.sipri.org & www.worldbank.org)

یک سیستم علاوه بر ساختار، دارای اجرای متعامل است که الگو یا الگوهایی از تعامل را ایجاد می‌کند که به آن فرایند نظام می‌گویند. فرایندهای سیاسی در نگاه والتزی محصول ساختار است؛ «به عبارتی، فرایند بیانگر الگوهای تعامل موجود در میان بازیگران یک نظام است. از این رو، متغیرهای اساسی تعامل عبارتند از: نوع تعامل (که با بعد همکاری/ تعارض شناخته می‌شود) و شدت تعامل (که به واسطه میزان تعامل در طی یک دوره زمانی معین مشخص می‌شود). پیوند میان ساختار و فرایند به این صورت فرض می‌شود که هر ساختار دارای یک فرایند تعامل متناسب است؛ و یک ساختار، تعامل منظم را ایجاد و حفظ می‌کند» (برچر و دیگران، ۱۳۸۲: ۵۸). نوع تعاملات در نظام آنارشیک که براساس منطق «خودیاری» بنیاد نهاده شده است، تعارضی و رقابتی است؛ اما شدت

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه ... / ۹

تعاملات با تغییر ساختارهای نظام بین‌الملل و شرایط حاکم بر این ساختارها متفاوت خواهد بود؛ لیکن «نوع تعامل» با «شدت تعامل» متفاوت است. از همین جاست که برای تبیین نظم در نظام تک-چندقطبی باید به «جهانی شدن» و «منطقه‌ای شدن» که نشان‌دهنده شدت تعاملات در نظام بین‌الملل است، پرداخته شود. علی‌رغم اینکه والتز به جهانی شدن پرداخته است و آن را تحت تأثیر ساختار می‌داند؛^(۴) ولی قائل به تفکیک میان نوع تعاملات و شدت تعاملات نیست.



ترسیم از نگارنده

شکل ۱-۲: فرایندهای سیاسی نظام بین‌الملل

به نظر والتز جهانی شدن مد دهه ۱۹۹۰ است و جهانی شدن محصول دولت‌هاست (Waltz, 1999: 694). جهانی شدن بر حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر خواهد گذاشت و نمی‌تواند از نظام مبتنی بر کشورها فراتر رود (Waltz, 1999: 690-700). از نظر والتز و دیگر نوواقع‌گرایان، جهانی شدن، ذیل و تحت تأثیر ساختار نظام بین‌الملل است؛ اما گلن اسنادیدر^۱ توجه بیشتری را به چیزی معطوف کرده که «متغیرهای فرایندی^۲» می‌نامد؛

1. Glenn Snyder

2. Process Variables

الگوهای تعاملی که نه ساختاری‌اند و نه در سطح واحد؛ یعنی نظام‌محورند، و نه ساختاری (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۵). بدین ترتیب، فرایند جهانی‌شدن از یک‌سو، یک متغیر فرایندی است که با شدت و ضعف‌های مختلف نظام‌محور است، نه ساختارمحور^(۵)؛ مانند ساختار که نظام‌گستر است و از دیگر سو از نوع شدت تعامل است، نه نوع تعامل. از این منظر، شدت تعاملات به دلیل اینکه نظام‌محور است، توان اثرگذاری بر ساختار و نوع تعاملات را دارد، بنابراین، جهانی‌شدن شدت تعاملات را گسترده‌تر، مرزهای سرزمینی را بی‌رنگ‌تر و سپهر اجتماعی نظام بین‌الملل را یکپارچه‌تر کرده‌است که موضوع‌های داخلی به ابعادی جهانی تبدیل شده‌است؛ اما هنوز موضوع‌های جغرافیایی و جغرافیای سیاسی از مهم‌ترین موضوع‌هایی است که این به معنای مرگ جغرافیا نیست.

پایان‌یافتن جنگ سرد، چتر ابرقدرت‌ها را که گستره جهانی داشت، از سر دیگر بازیگران کوتاه کرد و به رقابت‌های میان دو ابرقدرت پایان داد، که این امر از یک سو، «قدرت نسبی» برخی کشورها را افزایش داد و از سوی دیگر، به دلیل اینکه هر یک از این کشورها در منطقه‌ای مستقر بودند، به منطقه‌ای شدن بیشتر نظم و امنیت منجر شد. در جهان پس از جنگ سرد، قیدوبندها و اجبارهای نظام قدرت‌های بزرگ محدودتر است. در نتیجه، سیاست‌های منطقه‌ای فی‌نفسه محرک و انگیزه نیرومندی برای اقدامات قدرت‌های بزرگ در مناطق است (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۱۸۳). از سویی دیگر، بازیگران منطقه‌ای در هر منطقه با خودکفایی بیشتری نسبت به نظام پیشین نظم و امنیت را در منطقه خود برقرار خواهند کرد و بسیاری از پویش‌های سطح منطقه‌ای در این مناطق از استقلال عمل بیشتری نسبت به گذشته برخوردار خواهند شد. بنابراین، منطقه‌ای شدن هم از یک‌سو، یک متغیر فرایندی است که در زیر لایه نظام بین‌الملل جریان دارد و تا حد زیادی تحت‌تأثیر ساختار نظام است و از دیگر سو، شدت تعاملات را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در نظام تک-چندقطبی، مناطق به ضربه‌گیر میان ابرقدرت و قدرت‌های بزرگ تبدیل شده‌است؛ بدین

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ 11

معنا که از آنجایی که جنگ مستقیم و رودررو میان اعضای ساخت‌بخش نظام بین‌الملل (نظام مسلط) به دلیل نردبان تصاعد و تبدیل شدن آن به جنگ «تمام عیار» به علت وجود قابلیت‌های نظامی و اقتصادی متفی است، بنابراین، مناطق باعث پالایش مخاصمات میان قدرت‌های بزرگ می‌گردد.

مسئلاً، فروپاشی شوروی تحولی اساسی در ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به‌وجود آورد؛ اما ماهیت نظام بین‌الملل استمرار قواعد گذشته بود و از آنجایی که ماهیت نظام بین‌الملل، مانند: آنارشیک بودن، بقا، دولت‌محوری و قدرت‌محوری مضمحل نشده و تغییر نکرده است؛ پس این به آن معناست که تغییرات قابل توجهی در رفتار قدرت‌های بزرگ به‌وجود نیامده است. از همین رو، تغییری در ماهیت مدیریت بحران‌ها به‌وجود نیامده است و بحران‌ها هنوز بر اساس «رهیافت موازنه قوا» که حاصل جبری رقابت میان دولت‌هاست، مدیریت می‌گردد؛ زیرا به‌زعم والتز، سیاست توازن هرگاه که دو و فقط دو پیشنیاز وجود داشته باشد، به جریان خواهد افتاد: اول اینکه نظم موردنظر آنارشیک باشد و دوم اینکه واحدها دغدغه بقای ماندگاری خود را در سر داشته باشند (والتز، ۱۳۹۲: ۱۹۵).

با توجه به مطالب فوق، الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در برخورد با بحران‌ها تنها متأثر از ساختار نیست؛ بلکه جهانی‌شدن و منطقه‌ای شدن نیز الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بنابراین، با تأکید بر نظریه واقع‌گرایی ساختاری در نسبت با نظام تک-چندقطبی، جهانی‌شدن و نظم‌های منطقه‌ای سمت و سوی متفاوت با این گزاره یافته است که «فقط ساختارها به فرایندهای سیاسی شکل می‌دهند» (والتز، ۱۳۹۲)، از همین رو، منطق رفتار در بحران‌ها به‌عنوان فرایندهای سیاسی راهبردی لزوماً برخاسته و برساخته ساختارها نیستند؛ بلکه در اینجا منطق رفتاری بازیگران بحران‌ها تحت تأثیر متغیرهای دیگر از جمله؛ جهانی‌شدن و منطقه‌ای شدن هستند که نشان‌دهنده شدت تعاملات است. بدین ترتیب، بسته به اینکه ساختار و فرایند نظام بین‌الملل چگونه است، نحوه

مدیریت بحران‌ها و الگوی رفتاری دولت‌ها نیز متفاوت خواهد بود. محدودیت‌های نظام تک-چندقطبی الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ را به سمت «موازنه قوای نامتقارن» در عرصه سیاست بین‌الملل در مدیریت بحران‌های بین‌المللی سوق داده است. موازنه قوای نامتقارن اشاره به موازنه بین یک ابرقدرت از یک‌سو و چند قدرت‌های بزرگ از سوی دیگر است.

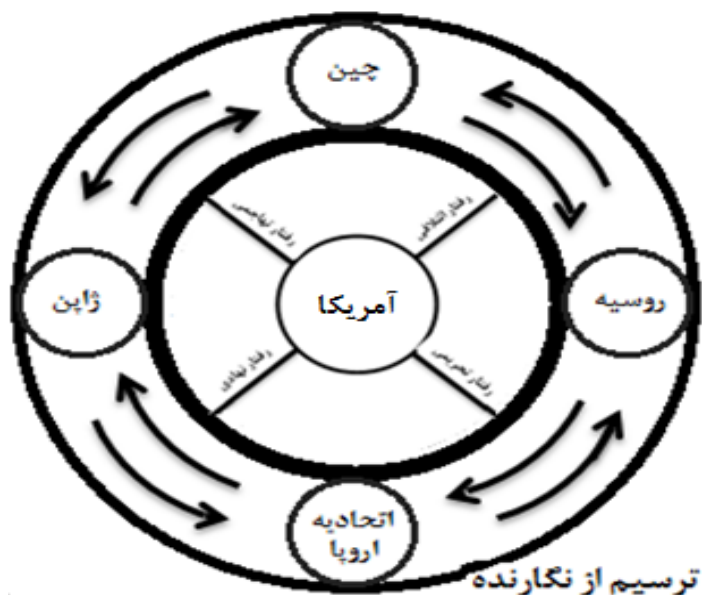
توازن قوای نامتقارن که نتیجه ناخودآگاه برهم‌خوردن تعادل یا عدم‌تعادل و یا مخلوطی از هر دو، در یک سیستم پویاست، به منطق «پویای قدرت» که دیگر در چارچوب تنگ قدرت نظامی و سرزمینی دوران جنگ سرد نمی‌گنجد، خلاصه نمی‌شود و ابعاد جدید قدرت را نیز در برمی‌گیرد. بدین ترتیب، هراس از رشد در تمامی ابعاد یک کشور می‌تواند انگیزه‌ای برای برقراری توازن باشد؛ چون تمامی ابعاد قدرت توان تغییر معادلات توازن قدرت را داراست. از دیگر سو، نامتقارن نامیدن این موازنه بر این منطبق استوار است که در نظام تک-چندقطبی سلسله‌مراتبی از قدرت وجود دارد؛ نه به این معنا که ساختار تک‌قطبی است. در این نظام فقط یک ابرقدرت که در تمامی ابعاد قدرت دارای توازن است، وجود دارد و چند قدرت بزرگ که هر یک در ابعادی از قدرت مطرح هستند و یا به عبارتی دیگر، قدرتی نامتقارنند. عدم‌تقارن قدرت بدین معنا که هرکدام از اعضای سیستم دارای بعد خاصی از قدرت است، مانند روسیه که در بعد نظامی غولی جهانی است؛ اما از لحاظ ابعاد اقتصادی، فناوری و غیره کوتوله‌ای بیش نیست؛ یا مانند ژاپن که در بعد اقتصادی و فناوری غولی نیرومند است؛ ولی در ابعاد نظامی از دیگر قدرت‌ها عقب‌مانده‌تر است. به همین دلیل، در دنیای تک-چندقطبی به‌علت وجود یک ابرقدرت متقارن و چند قدرت نامتقارن توازن هم به سمتی متناسب با ابعاد قدرت به‌پیش خواهد رفت. از منظر دیگر، در این نظام، به‌علت عدم‌تقارن قدرت و همچنین، عدم‌توازن و تعادل قدرت میان ابرقدرت و دیگر قدرت‌های بزرگ، ابرقدرت می‌کوشد عدم‌تعادل میان خود و دیگر

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۱۳

قدرت‌های بزرگ را در بهترین حالت افزایش دهد و در بدترین حالت که مبتنی بر منطق «محافظه‌کاری» و «احتیاطی» مکتب واقع‌گرایی است، حفظ کند. از جنبه‌ای دیگر میان قدرت‌های بزرگ نیز همین منطق جاری و ساری است؛ بدین معنا که قدرت‌های بزرگ (بخصوص قدرت‌هایی بزرگ همجوار) نیز در بین خود منطق موازنه را اعمال می‌کنند، و از سوی دیگر، درصدد آن هستند که فاصله نامتوازن قدرت بین خود و ابرقدرت را به سمت توازن سوق دهند. پس در این نظام، انواعی از توازن و عدم توازن در جهت‌دهی به قدرت‌های بزرگ در کار است: از یک‌سو حفظ سلسله‌مراتب قدرت و از سوی دیگر، حفظ توازن و تعادل و از بعد دیگر کاهش فاصله عدم توازن. با افزایش پیچیدگی و تنوع در سیستم، سازوکار کنترل و مدیریت نیز باید متنوع گردد تا مدیریت و کنترل بحران‌ها میسر شود. بنابراین، در نظام تک-چندقطبی، موازنه قوا نیز به سمت پیچیده‌شدن، چندبعدی شدن و کاربست انواع الگوهای مدیریت بحران (تهاجمی، نهادگرا، ائتلاف محور و تحریمی) که به نحوی از انحا در موازنه قوای نامتقارن به کار گرفته شده‌اند، پیش خواهد رفت.

انگاره اصلی موازنه قوای نامتقارن این است که کلیه تحرکات دولت‌ها باهدف کسب قدرت، حفظ قدرت، افزایش قدرت و نمایش قدرت انجام می‌گیرد. در موازنه قوای نامتقارن به‌عنوان الگوی رفتاری مدیریت بحران‌های بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ و بخصوص ابرقدرت برآنند تا با استفاده از ابزارهای رسمی، که در قالب نهادها، ائتلاف‌ها و تحریم‌های بین‌المللی متجلی می‌گردد، و ابزارهای غیررسمی مانند رفتار تهاجمی یکجانبه‌گرایانه به مدیریت و ساماندهی تعارضات و بحران‌های بین‌المللی پردازند. الگوهای رسمی مربوط به رفتار «صریح»، «مسئولانه» و «قاعدمند» نهادهای بین‌المللی است که در ائتلاف‌های بین‌المللی و تحریم‌های بین‌المللی متجلی می‌گردد، و رفتار غیررسمی، به رفتار «ضمنی» موازنه قوا و بازدارندگی که مبتنی بر «خویشتنداری» و

«احتیاط» است، اشاره دارد. بنابراین، الگوی موازنه قوای نامتقارن الگویی «اختلاطی» است که هم در آن از رفتارهای «صریح»، «قاعده‌مند» و «مسئولانه» مطابق با ارزش‌های حقوقی-هنجاری استفاده می‌شود و هم از رفتارهای «ضمنی»، «احتیاطی» و «مبتنی بر خویشنداری و چانه‌زنی» که مطابق با منطق قدرت است.



شکل ۱-۳: الگوی رفتاری موازنه قوای نامتقارن

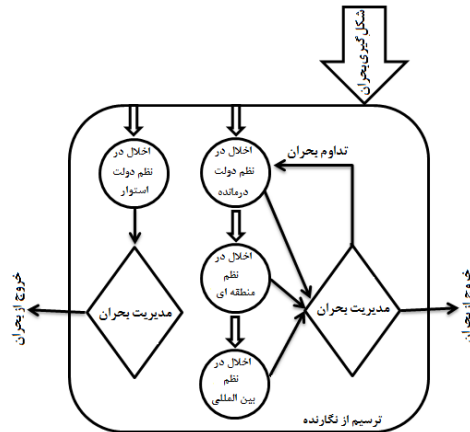
۳- بحران سوریه

از منظر واقع‌گرایی ساختاری، بحران‌های بین‌المللی فرایندی هستند که برآیند ساختار نظام است. یکی از مهم‌ترین بحران‌های بین‌المللی که هم‌اکنون به صحنه بازی و کنشگری قدرت‌های بزرگ تبدیل شده، بحران سوریه است. از لحاظ بروز بحران و ایجاد آشوب در نظام تک-چندقطبی، باید گفت که تهدید جهانی ناشی از برخورد ویران‌کننده قدرت‌های بزرگ جای خود را به منازعات محلی، ملی و شبه‌منطقه‌ای داده است. بدین ترتیب، مرکز

ثقل بحران‌ها از سطوح بالای نظام بین‌المللی به سطوح پایین‌تر منتقل شده است. بنابراین، بحران‌هایی که در سطح ملی، محلی و شبه‌منطقه‌ای رخ می‌دهند، هم‌اکنون فراگیرترین و شایع‌ترین نوع بحران است.

ماهیت بحران‌های اخیر بین‌المللی، مانند: بحران تونس، لیبی، مصر، سوریه، عراق و اوکراین نشان داده‌اند که منشأ اکثر بحران‌ها از درون دولت‌های ملی برمی‌خیزد. دولت‌های ملی در پاسخ به بحران به دو نوع «دولت استوار» و «دولت درمانده»^۱ تقسیم می‌شوند. آشوب‌های داخلی در دولت‌های استوار با پاسخی «قطعی» و «همه‌جانبه» روبه‌رو شده، آن‌ها را مدیریت می‌کنند؛ لیکن «دولت‌های درمانده» به علت ضعف‌های مختلف در امور نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره در برخورد با آشوب‌های داخلی ناتوانند. این آشوب‌ها ابتدا نظم داخلی را به چالش کشیده و سپس به نظم منطقه‌ای و بین‌المللی «سرایت» کرده است و نظام مسلط و تابعه را به چالش می‌کشد. از این‌رو، بازیگران منطقه‌ای و جهانی متناسب با منافع، علایق و تعلقات ژئوپلیتیک به مداخله و مدیریت آن می‌پردازند.

منشأ بحران سوریه از نوع سطح بحران داخلی بوده که به علت عدم توانایی پاسخ منسجم و همه‌جانبه به بحران، بحران سرریز کرده و نظام منطقه‌ای و جهانی را همزمان به چالش کشیده است. بدین ترتیب، علاوه بر برخورد نظام سیاسی با مخالفان و معترضان، مخالفت‌ها از مرزها فراتر رفته و ناآرامی‌ها در سوریه به صحنه جنگ سردی بر اساس منطق موازنه قوای نامتقارن میان قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شده است.



شکل ۱-۴: نحوه بروز بحران در نظام تک-چندقطبی با تأکید بر بحران سوریه

۳-۱. **نوع بحران سوریه:** بحران‌های بین‌المللی به سه نوع بحران ژئوپلیتیک، بحران ژئوکالچری و بحران ژئواکونومیک تقسیم می‌شوند. بحران بین‌المللی سوریه از نوع بحران ژئوپلیتیک است. سه عامل واقع‌شدن در منطقه راهبردی خاورمیانه، قرارگرفتن در کناره شرقی دریای مدیترانه و برخورداری از ۱۸۳ کیلومتر ساحل و همسایگی با فلسطین اشغالی، لبنان، ترکیه و عراق، به‌وضوح اهمیت ژئوپلیتیک این کشور را در مناسبات منطقه‌ای و جهانی نمایان می‌سازد. از این‌رو، با توجه به ژئوپلیتیک محور بودن موقعیت سوریه شاهد آن هستیم که تحولات در این کشور به مسأله‌ای بین‌المللی تبدیل شد و سوریه را به میدان شطرنجی در رقابت کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل کرده است (رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۵).

۳-۲. **جنس بحران سوریه:** جنس بحران‌ها به دو نوع بحران‌های «در» ساختار و بحران‌های «بر» ساختار تقسیم می‌شوند. بحران‌های «در» ساختار موجب به چالش کشیدن و تنظیم نظام و نه تغییر ساختار نظام بین‌الملل می‌گردد؛ اما محصول بحران‌های «بر» ساختار، توزیع توانمندی نوین و ایجادکننده ساختارهای جدید است. از این بعد، بحران به‌عنوان یک فرایند، نقشی ساختار ساز ایفا می‌کند و فرایند، موجد ساختار می‌گردد. بحران سوریه از نظر

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۱۷

جنس، بحرانی است «در» ساختار که از درون دولت ملی برخاسته و به فضای منطقه‌ای و بین‌المللی سرایت کرده است. بنابراین، بحران سوریه به آوردگاهی تبدیل شده که قدرت‌های بزرگ را به‌طور غیرمستقیم درگیر کرده است که قادر به تغییر نوع ساختار نیست؛ بلکه می‌تواند نوع اتحادها و ائتلاف‌ها را در ابعاد بین‌المللی دگرگون سازد.

۴- فرایندهای سیاسی و بحران سوریه

۴-۱. جهانی‌شدن و بحران سوریه: جهانی‌شدن روندی فراتر از فعالیت‌های دولت‌ها و به تبع آن، نظام دولت‌ها نیست. جهانی‌شدن عنصری به گستره خود سیستم است؛ بنابراین فرایندی است نظام‌گستر و چون نظام‌گستر است، توان اثرگذاری بر فرایندهای سیاسی از نوع تعامل را دارد. جهانی‌شدن به‌عنوان متغیر فرایندی «شدت محور» موجب پارگی چُرت دولت‌ها هم در برابر نیروهای داخلی و هم نیروهای خارجی شده است، که این امر آسیب‌پذیری کشورها را بخصوص نسبت به نیروهایی که از خارج دریافت می‌کند، بالاتر برده است. از این منظر، جهانی‌شدن «امنیت‌زداست»؛ زیرا رسوخ‌پذیری دولت‌ها را بالابرده، بقا و امنیت آنها را تهدید می‌کند. بنابراین، جهانی‌شدن در نظام کنونی به‌عنوان یکی از نیروی‌های «پیش‌ران» نظام محسوب می‌گردد.

جهانی‌شدن در حوزه مدیریت و کنترل، اثرهای ایجاد بحران در نظام ملی یک کشور را به‌طور متناوب به‌نظام بین‌الملل منتقل می‌کند. بنابراین، بر اثر جهانی‌شدن کشورهای که به‌طور مستقیم درگیر بحران سوریه یا منازعات دیگر نیستند، درمی‌یابند که نه می‌توانند نسبت به این منازعات بی‌توجه باشند و نه توانایی دخالت در آنها را دارند (ماری گوهینو، ۱۳۸۳: ۴۰). از این بعد، جهانی‌شدن به‌عنوان یک متغیر نظام‌محور باعث شده است که بحران سوریه به‌طور همزمان سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی را درنوردد. در نظام بین‌المللی که گستره و عمق جهانی‌شدن گسترده‌تر شده است، کنترل بحران سوریه

(به‌عنوان یک متغیر آشوب‌ساز) و مهار آن را دشوار کرده است. در این هنگام، عدم قطعیت و شفافیت بر اثر تعداد بازیگران را نیز باید به نحوه مدیریت و کنترل بحران افزود. بر اثر افزایش تعداد بازیگران قطب‌ساز در نظام تک-چندقطبی، وفق منطق والتزی باعث افزایش وابستگی متقابل شده و کشورها را نسبت به هم «حساس‌تر» و «آسیب‌پذیرتر» کرده است. افزایش وابستگی متقابل باعث شده است بحران سوریه امواج زیادی را در سطح نظام بین‌الملل پراکنده کند؛ چون با تغییر رژیم ممکن است الگوی ائتلافی و اتحادی دچار تغییر گردد و توازن نوینی را در منطقه له یا علیه بازیگران جهانی حاکم گرداند. از این منظر، موج بحران سوریه بدون در نظر گرفتن منافع کلیه بازیگران، نمی‌تواند حل و فصل گردد. شاید مهم‌ترین دلیلی که باعث تطویل بحران سوریه شده است، همین عامل باشد. از این منظر، وابستگی متقابل دلیل سرایت بحران به ساختار جهانی و جهانی‌شدن دلیل شدت سرایت است.

۲-۴. **منطقه‌ای شدن و بحران سوریه:** هر بحرانی به‌طور طبیعی، در یک منطقه جغرافیایی رخ می‌دهد. سوریه در منطقه خاورمیانه قرار دارد و بحران‌های بین‌المللی در خاورمیانه و آفریقا، به کرات رخ می‌دهند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۷). خاورمیانه از یک‌سو، منطقه‌ای «شکننده بی‌ثبات» و «رسوخ‌پذیر» است و از سوی دیگر، به علت وجود حجم عظیمی از منابع انرژی، منطقه‌ای حیاتی است، که به همین دلایل به آوردگاه رقابت میان قدرت‌ها تبدیل شده است و هر قدرت متناسب با تعلقات ژئوپلیتیک خود به مدیریت و کنترل آن منطقه مبادرت می‌ورزد. بدین ترتیب، منطقه خاورمیانه می‌تواند به فیوز تنظیم یک جنگ بزرگ در جهان تبدیل شود.

از آنجایی که خاورمیانه یک منطقه رسوخ و نفوذپذیر است، بیشتر تحت تأثیر ساختار نظام است و هرچه منطقه‌ای در برابر سیستم مرکزی رسوخ‌پذیرتر باشد، فرایندهای آن از جمله نظم و ثبات استراتژیک آن بیشتر تحت تأثیر قرار خواهد گرفت (قاسمی، ۱۳۹۲:

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه ... / ۱۹

۳۰۱) و عوامل خارجی نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌تری بر آینده سیاسی این منطقه دارد. بنابراین، خاورمیانه یک نظام تابع است؛ زیرا کشورهای منطقه‌ای باید در چهارچوب محدوده‌های مشخص و معینی عمل کنند و قدرت‌های بزرگ غالباً می‌توانند انتخاب‌ها و اولویت‌های قدرت‌های کوچک‌تر را سازمان داده، نتایج منطقه‌ای را شکل دهند (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۳۷۵).

از آنجایی که بحران سوریه بحرانی ژئوپلیتیک است، الگوی مداخله به صورت چند سطحی شکل می‌گیرد (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۳۰). تاریخ منطقه نیز نشان‌دهنده کوشش مستمر قدرت‌های جهانی برای جلوگیری از ظهور یک قدرت بزرگ خاورمیانه‌ای از طریق «وضعیت نیابتی» و «پایگاه‌سازی» است. از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی، قدرت‌های جهانی مانع از تبدیل کشورهایایی مثل عراق و مصر به هسته‌هایی برای ایجاد امپراتوری‌های جدید در خاورمیانه شده‌اند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۲۸). باید افزود که، اگرچه بحران سوریه از لحاظ ساختار نظام بین‌الملل، بحرانی «در» ساختار است؛ اما از بعد منطقه‌ای؛ به دلیل حاکم بودن فضای جنگ سرد در منطقه، تقریباً دوقطبی بودن ائتلاف و اردوگاه‌های منطقه‌ای و اهمیت ژئوپلیتیک سوریه، بحرانی «بر» ساختار قلمداد می‌شود. شایان ذکر است که مناطق از لحاظ ارزش و اهمیت، ویژگی‌های مختلف ژئوپلیتیک و وجود یا نبود ابرقدرت یا قدرت‌های بزرگ متفاوتند و تفاوت‌های آنها باعث تفاوت در نحوه روابط و مدیریت و کنترل بحران‌ها خواهد شد. بنابراین، مدیریت و کنترل بحران به علت وجود مؤلفه منطقه‌ای شدن در مناطق متفاوت، مختلف خواهد بود.

۵- الگوی موازنه قوای نامتقارن و مدیریت بحران سوریه

بحران سوریه بحرانی است که «در» ساختار نظام تک- چندقطبی بروز کرده است. این نظام مانند ژنراتوری است که مولد الگوی رفتاری و مدیریتی موازنه قوای نامتقارن است؛ و

موازنه قوای نامتقارن مولد ابزارهای متفاوت. بنابراین، موازنه قوای نامتقارن خصوصیت نظام است، نه خصوصیت ارتباط میان کشورها. مراد از موازنه قوای نامتقارن این است که ابرقدرت چندبعدی الزاماً در پی حفظ و تداوم فاصله نامتوازنی با دیگر قدرت‌های بزرگ است؛ اما منطق آنارشیکی نظام بین‌الملل دیگر قدرت‌های بزرگ را وامی‌دارد تا درصدد کم کردن فاصله با ابرقدرت از یک سو و موازنه با دیگر قدرت‌های بزرگ از سوی دیگر باشند؛ به این ترتیب، برای حل و فصل و مدیریت مسائل کلیدی بین‌المللی نه فقط اقدام تنها ابرقدرت، که نوعی ائتلاف سایر قدرت‌های عمده نیز همواره موردنیاز است. با وجود این، تنها ابرقدرت است که می‌تواند عمل مجموعه‌های سایر کشورها در مسائل کلیدی را وتو کند و از توانایی و امکانات لازم برای پاسداری از منافع خود تقریباً در سراسر جهان برخوردار است. در سطح دوم نظام معاصر، قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرند. این قدرت‌ها یکی پس از دیگری روشن می‌کنند که در مناطقی که منافعشان غالب است، خواهان هم‌آوایی با ابرقدرت (ایالات متحده) نیستند (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۸۳-۸۸).

بدین ترتیب، اگرچه «منطق قدرت»، «بقا» و «امنیت» شکل‌دهنده و مبنای کنشگری و رفتار بازیگران و قدرت‌های بزرگ را تشکیل می‌دهند؛ اما این رفتار هم از تمامی امکانات الگوهای مدیریتی که عبارتند از: الگوی تهاجمی، الگوی نهادی، الگوی ائتلافی و الگوی تحریمی با شدت و ضعف‌ها و ترتیب‌های متفاوت استفاده می‌کند تا بحران‌های بین‌المللی را ساماندهی و مدیریت کنند. بنابراین، در ذیل به واکاوی و تشریح الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران سوریه متناسب با چهار ابزار فوق، خواهیم پرداخت.

۱-۵. الگوی نهادی و مدیریت بحران سوریه: هم‌اکنون، سازمان ملل متحد یکی از کامل‌ترین نهادهای جهانی است. این الگو بیان‌کننده نهایت تلاش کشورها برای مدیریت رسمی سیستم بین‌الملل و نظم موجود در آن بوده است (قاسمی، ۱۳۹۲: ۳۲۴). دو رکن اصلی سازمان ملل؛ یعنی، «مجمع عمومی» و «شورای امنیت» است. مجمع عمومی «باشگاه نهادی»

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۲۱

است که بر مبنای اصل برابری حقوقی - حاکمیتی و توزیع برابر قدرت میان دولت‌ها شکل گرفته‌است؛ اما شورای امنیت با نهادمند کردن حق وتو (باشگاه قدرت محوری) به‌عنوان رکنی که مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، بر اساس اصل توزیع نابرابر قدرت ساخت‌بندی شده است. در الگوی نهادی، تأکید بر نقش نهادهای بین‌المللی در جهت اقدام هماهنگ برای دستیابی به مدیریت و کنترل رسمی بحران‌های بین‌المللی است. بدین ترتیب، سازمان ملل به‌مثابه نهادی بین‌المللی بر اساس اصل «امنیت دسته‌جمعی» در قالب «چندجانبه‌گرایی» به مدیریت و کنترل بحران‌های بین‌المللی می‌پردازند. بحران سوریه نیز از این امر مستثنا نیست. مجمع عمومی و شورای امنیت به‌عنوان مهم‌ترین ارکان سازمان ملل، متناسب با اهداف رسمی خود برای کنترل و مدیریت بحران سوریه اقداماتی انجام داده‌اند. از آنجایی که هدف اولیه حفظ صلح و امنیت بر عهده شورای امنیت است، فقط این رکن بررسی می‌شود.

الگوی رفتاری نهادگرایی مبتنی است بر رفتار مسئولانه و قاعده‌مند که زمینه را برای تدبیر صریح بحران‌ها و مدیریت آنها فراهم می‌کند. این الگو زمانی کارآمد خواهد بود که قدرت‌ها کمتر پیگیر منافع انحصاری خود باشند و با همکاری و برقراری ارتباط، منازعات را پایان دهند. بدین ترتیب، اقدام مشترک که باید با اجماع قدرت‌ها بر سر اهداف مشترک برای مدیریت و کنترل بحران صورت گیرد، قاعده نهادی کارآیی شورای امنیت است. شورای امنیت از ابتدای شروع بحران تا ۷ اوت ۲۰۱۵، دوازده قطعنامه را به‌منظور پایان بحران سوریه به تصویب رسانده است. محتوای دوازده قطعنامه‌ای که تا تاریخ ۷ اوت ۲۰۱۵ از طرف شورای امنیت به تصویب رسیده‌است (به‌استثنای قطعنامه ۲۱۱۸)، نشان می‌دهد که شورای امنیت به مسائلی که در بحران سوریه از اهمیت «ثانویه» برخوردار بوده‌اند، متمرکز شده است.

با نردبان تصاعد بحران سوریه بر اثر استفاده از سلاح شیمیایی، رقابت و رویارویی قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت نیز افزایش یافت. آمریکا، که از سال ۲۰۱۲ استفاده از سلاح شیمیایی را «خط قرمز» خود اعلام کرده بود، درصدد حمله مستقیم نظامی برآمد و دیگر قدرت‌های بزرگ در اقدامی «همکاری‌جویانه» (مانند برخی از کشورهای اتحادیه اروپا) با آمریکا همراه شدند. برخی دیگر از قدرت‌های بزرگ در اقدامی «مقابله‌جویانه» (مانند چین و روسیه)، درصدد مخالفت و مقابله با ابرقدرت برآمدند. در شورای امنیت، درحالی‌که آمریکا و انگلیس و فرانسه از حمله نظامی به سوریه دفاع می‌کنند، وزیر دفاع آمریکا می‌گوید: «یک اجماع جهانی علیه استفاده از تسلیحات شیمیایی در سوریه شکل گرفته است؛ شاید ما منتظر قطعنامه شورای امنیت نمایم! از نظر ما، اجماع جهانی بر قطعنامه شورای امنیت اولویت دارد». او به این ترتیب به چین و روسیه اخطار می‌دهد که استفاده از حق وتو نیز نمی‌تواند مانع حمله غرب به سوریه شود (بی‌نا، پارسیانه، ۶ شهریور ۱۳۹۲). از بعد استراتژیک، روسیه با واقعی قلمدادکردن این تهدید نظامی و نه «بلوف‌انگاری» آن، با محدود کردن اهداف خود درصدد امتیاز دادن (خلع سلاح سوریه با تصویب قطعنامه با پشتوانه هنجاری- نهادی شورای امنیت) متناسب با منشاء تصاعد بحران (کاربرد تسلیحات شیمیایی) و نوع تهدید (حمله نظامی ابرقدرت و برخی از قدرت‌های بزرگ) برآمد.

مهم‌ترین اقدام شورای امنیت، تصویب قطعنامه ۲۱۱۸ بود که به خلع سلاح شیمیایی دولت سوریه منجر شد. تصویب این قطعنامه بیش از آنکه به اهداف مشترک نهادی، مبتنی بر رفتار قاعده‌مند منشور سازمان ملل مربوط باشد، به تحرکات و تهدیدهای نظامی آمریکا و برخی از کشورهای اتحادیه اروپا و واکنش چین و روسیه مربوط بود؛ بدین معنا که هماهنگ شدن اهداف و اجماع منافع که به تصویب قطعنامه منجر شد، معلول کنش و واکنش‌های مربوط به تهدیدات نظامی، تحرکات نیروهای نظامی و منافع متعارض؛ اما

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../۲۳

مبتنی بر نفع مشترک قدرت‌های بزرگ بود. براین اساس، شورای امنیت که مبتنی بر برابری قدرت‌های جهانی بر اساس «حق و تو» است، در بحران سوریه به‌عنوان یک ابزار موازنه‌گر در برابر ابرقدرت و دیگر قدرت‌ها به‌کار گرفته شده است تا کشورهایی که درصدد مقابله با یکجانبه‌گرایی، ایجاد اجماع و ائتلاف بین‌المللی ابرقدرت علیه بحران سوریه باشند، از طریق «حق و تو» به موازنه در برابر ابرقدرت و دیگر قدرت‌های بزرگ پردازد. روسیه و چین به‌عنوان اعضای دائم شورای امنیت و قدرتمندترین حامیان نظام سوریه بانگیزه‌هایی نظیر توازن قوا (که مؤید نظام چندقطبی از منظر آنهاست) و جلوگیری از اشتباه استراتژیک در مواجهه با تحولات جهانی مانند عدم تکرار تجربه لیبی، برآند تا در شرایط فعلی بحران سوریه را به نفع خود رقم زنند. بنابراین، شورای امنیت به‌عنوان باشگاه نهادمند قدرت‌های بزرگ در بحران سوریه به دو قطب طرفداران و مخالفان حکومت بشار اسد تقسیم شده است. منافع انحصاری قدرت‌های بزرگ در بحران سوریه، مانع از دستیابی به اقدام مشترک شده است. نمود تضاد منافع یا منافع انحصاری قدرت‌های بزرگ را می‌توان در وتوهای مداوم قطعنامه‌های شورای امنیت یافت.

از آنجایی که قدرت‌های بزرگ در نهادهای بین‌المللی جهت‌گیری مشترک ندارند، ابزار نهادی در بحران‌هایی که قابلیت برهم‌زدن توازن ژئوپلیتیک را دارد، با «مشکل اقدام» مواجه خواهد بود. ابرقدرت، به دلیل کاهش هزینه‌های نظامی و ایجاد مشروعیت اقدام، نمی‌تواند (نه لزوماً) تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی را نادیده بگیرد و بدون توجه به آن به اهداف خود دست یابد؛ لیکن دولت‌های دیگر می‌توانند با استفاده از این نهادها توان ابرقدرت را برای جنگ کاهش دهند و برای آمادگی بیشتر برای دفاع از خود فرصت‌های مناسبی به‌دست آورند (کیانی و خان‌محمدی، ۱۳۹۲: ۹۱). با این حال، نهادها اغلب از ایفای نقشی مؤثر در اداره و مدیریت بحران‌ها ناکام خواهد ماند؛ زیرا نخست، به دلیل درک متفاوت از تهدیدها، جمع منافع قدرت‌های بزرگ در اتخاذ رویکردی واحد به یک بحران

خاص به‌ندرت اتفاق خواهد افتاد؛ دوم، ممکن است به‌کنار کشیدن از مشارکت در اقدام علیه بحران و بهره‌مندی از مزایای مهار و مدیریت بحران یا به‌عبارتی «سواری رایگان» منجر گردد؛ و سوم، هرچند ممکن است در درون نهاد به یک اجماع منفعتی یا مصلحتی برای واکنش به بحران دست‌یازند؛ اما این اجماع نیز مانند دیگر «عقد‌های موقت مصلحتی» در صحنه نظام آنارشیک در طول زمان با انشقاق روبه‌رو می‌شوند. از همین رو، به‌زعم میرشایمر، «نهادها در حواشی مهم هستند و اثر مستقلی بر رفتار دولت‌ها ندارند» (Mearsheimer, 1994/1995: 7).

۶- الگوی ائتلافی و مدیریت بحران سوریه

مدیریت از راه ائتلاف «بخشی» از قدرت‌های بزرگ را درگیر می‌کند. بدین ترتیب، ابرقدرت (آمریکا) با توجه به مشکلات محوری اقدام دسته‌جمعی برای همراه کردن دیگران با خود که به شکست رفتار نهادی می‌انجامد، درصدد خواهد بود با ائتلاف با قدرت‌های دیگر به مدیریت بحران مبادرت ورزد. ابزار ائتلافی به رفتاری چندجانبه‌گرایانه مبتنی بر جنگ‌های ارادی و از قبل تعیین‌شده منجر می‌گردد. این الگو زمینه را برای تدبیر «صریح» بحران‌ها توسط نیروهای ائتلاف، ایجاد می‌کند؛ اما صراحت در تدبیر به‌معنای مدیریت و حل‌وفصل و خاتمه بحران نیست؛ بلکه متناسب با میزان قدرت ائتلاف و دیگر قدرت‌های مخالف با ائتلاف، میزان صراحت آن متغیر است.

در واکنش به بحران سوریه، ابرقدرت به دنبال این است که با ایجاد ائتلاف بر مبنای «چندجانبه‌گرایی همکاری‌جویانه» با تعدادی از کشورهای دیگر، به‌منظور کاهش هزینه‌های خود، به مهار و مدیریت بحران پردازد؛ اما به خاطر ژئوپلیتیک حساس سوریه برای دیگر قدرت‌های بزرگ، بخصوص روسیه، اگر آمریکا تشکیل ائتلاف را بر مبنای مقابله و مدیریت بحران سوریه بنیاد می‌نهد، بر مبنای منطق «ائتلاف عامل ائتلاف»، ممکن بود چین

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه ... / ۲۵

و روسیه نیز به تشکیل ائتلافی علیه ائتلاف آمریکا، مبادرت ورزند. بدین ترتیب، ابرقدرت با نامگذاری تشکیل ائتلاف علیه داعش، که تقریباً اجماع بین‌المللی علیه مقابله با آن وجود داشت، از یک‌سو فلسفه تشکیل ائتلاف مشروعیت‌زا قلمداد می‌شد و از سوی دیگر، واکنش چین و روسیه نسبت به ائتلاف محافظه‌کارتر می‌گردید. بنابراین، اگرچه ائتلاف خارج از مکانیزم سازمان ملل متحد شکل گرفته است و از لحاظ هنجاری- حقوقی غیرمشروع است؛ اما از لحاظ سیاسی- امنیتی «مشروعیت اقدام» را برای ابرقدرت و کشورهای عضو فراهم کرده است.

به همین منظور، ایالات متحده در اوت ۲۰۱۴ با تعدادی از کشورها، ائتلافی برای مقابله نظامی با داعش تشکیل داد. عملکرد ائتلاف بین‌المللی علیه داعش نشان‌دهنده این است که حملات نیروهای ائتلاف تاکنون تنها در پی هدف قراردادن مواضع داعش نبوده و در برخی موارد علیه مواضع ارتش عراق و سوریه بوده است. جنگنده‌های آمریکایی تاکنون به بهانه مبارزه با داعش بسیاری از زیرساخت‌های اقتصادی سوریه را هدف قرار داده و نابود کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به برخی حملات آمریکا به تأسیسات نفت و گاز در سوریه اشاره کرد. تنها در یک عملیات، جنگنده‌های آمریکا در خاک سوریه ۱۲ پالایشگاه نفت را بمباران کردند. در عملیات دیگری نیز مهم‌ترین تأسیسات مهم گازی سوریه، «کونیکو» مورد حمله جنگنده‌های آمریکایی قرار گرفت (میرطاهر، ۱۳۹۳). مجموعه این مؤلفه‌ها؛ یعنی عدم سرکوب داعش، هدف قرارگرفتن زیرساخت‌های دولتی و حمایت مالی و تسلیحاتی داعش از سوی برخی اعضای ائتلاف نشان می‌دهد شکست داعش هدف این ائتلاف به‌شمار نمی‌رود (حق‌گو، ۱۳۹۳). مطابق با منطق موازنه قدرت، روسیه نیز به بهانه مبارزه با تروریسم، مخالفان بشار اسد را مورد حملات هوایی قرار داده که در واقع درصد حفظ و استمرار قدرت بشار اسد است.

در همین راستا، چین و بخصوص روسیه به عنوان قدرت‌های بزرگ مخالف با ائتلاف آمریکا، رفتاری «واکنشی» اتخاذ کرده، درصددند با اقدامات مقابله‌جویانه علیه ائتلاف، آنها را از اقدامات نظامی علیه سوریه بازدارند. حمایت‌های سیاسی چین و روسیه و کمک‌های تسلیحاتی روسیه مانند تحویل جنگنده‌های «میگ ۳۱»، موشک‌های «کورنت» و اخیراً کنترل فرودگاه شهر لاذقیه توسط روسیه و ایجاد ائتلاف روسیه، ایران و عراق، از این منظر قابل تبیین است. این عمل که در چهارچوب موازنه قوا صورت می‌گیرد، موجب می‌گردد که قدرت‌های بزرگ نسبت به اقدامات خود، خویشتندار باشند و رفتاری محافظانه‌کارانه نسبت به یکدیگر اتخاذ کنند. جمع‌کردن نیروهای ائتلاف موازنه‌گر دورهم به‌طور سریع و آنها را به وضعیتی درآوردن که هماهنگ و یکنواخت کار کنند، غالباً مشکل است؛ زیرا بسیار طول می‌کشد تا تلاش‌های متحدان آتی و اعضای اتحاد را هماهنگ کرد. از سوی دیگر، ائتلاف‌ها انگیزه «احاله مسؤولیت» و «دنباله‌روی» را افزایش می‌دهد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۷۶). در بحران سوریه، رفتار چین و ژاپن که در دو اردوگاه متفاوت قرار دارند، به نظر می‌رسد از این منظر قابل تبیین باشد.

۱-۶. الگوی تهاجمی و مدیریت بحران سوریه: الگوی تهاجمی که مبتنی بر رفتاری استیلاگرایانه و یک‌جانبه است، رفتاری است که در آن ابرقدرت یا یک قدرت بزرگ به‌تنهایی و به‌صورت سلطه‌جویانه به مدیریت و کنترل بحران می‌پردازد. با این تعریف از الگوی تهاجمی، بحران سوریه با این نوع از رفتار، تا به‌امروز بیگانه بوده است؛ زیرا نه آمریکا به‌تنهایی به حمله مستقیم نظامی و ازپیش تعیین‌شده و بدون درنظرگرفتن منافع دیگر بازیگران به سوریه حمله کرده است و نه دیگر قدرت‌های بزرگ؛ اما در طول بحران سوریه، ابرقدرت و قدرت‌های بزرگ دیگر به‌کرات به تهدید و مانورهای نظامی اقدام کرده‌اند. گرچه، تهدید و مانور نظامی در چهارچوب موازنه قوا قابل‌تحلیل است؛ اما به دلیل اینکه الگوی رفتاری «موازنه قوای نامتقارن» تنها از ابزار موازنه قوا (به‌معنای خاص

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۲۷

جنگ سردی آن) استفاده نمی‌کند، تهدید و مانورهای نظامی را در ذیل الگوی تهاجمی بررسی کردیم که به ذیل به آن‌ها می‌پردازیم.

آمریکا همواره استفاده از سلاح شیمیایی را به‌عنوان «خط قرمز» خود برای حمله نظامی به سوریه قرار داده بود تا از طریق عنصر مجازات (حمله نظامی) دولت سوریه را از استفاده سلاح شیمیایی بازدارد. بنابراین، پس از وقوع حمله شیمیایی در سوریه ایالات متحده گزینه حمله نظامی تنبیهی در برابر دمشق را در دستورکار خود قرارداد. پس از آن که واشنگتن ادعا کرد شواهدی دال بر استفاده دولت سوریه از سلاح‌های شیمیایی در دست دارد، نگرانی‌ها در ارتباط با مداخله نظامی آمریکا به بهانه کاهش توانایی سوریه در استفاده از سلاح‌های شیمیایی در ماه اوت ۲۰۱۳ قوت گرفت (احمدخان بیگی، ۱۳۹۲: ۱۰۲۱).

با تصاعد بحران به‌دلیل استفاده از سلاح‌های شیمیایی، آمریکا با «تهدید نظامی» رفتاری کنشی از خود به‌نمایش گذاشت. همزمان با تهدید نظامی، به تحرک نیروهای نظامی در قالب مانورهای نمادین که نشانه‌هایی از جنگ را درخود دارند، بدون واردشدن در جنگ و در راستای چانه‌زنی سیاسی، پرداخت. در همین راستا، «چاک هیگل»^۱، وزیر دفاع آمریکا، در ۲۳ اوت از استقرار نیروهای دریایی و همچنین، کشتی‌های جنگی مسلح به موشک‌های کروز آمریکا در نزدیکی سوریه و نیز، آمادگی آمریکا برای اقدام نظامی علیه دولت سوریه خبر داد (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲A). سه روز بعد، یکی از مقامات پنتاگون تأکید کرد که چهار ناوشکن نیروی دریایی در دریای مدیترانه آماده حمله نظامی به مواضع مهم ارتش سوریه هستند (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲B). کشورهای اتحادیه اروپا؛ بخصوص فرانسه به‌همراه بریتانیا و آمریکا در ۲۱ اوت ۲۰۱۳، خواستار اقدام نظامی تنبیهی علیه

حکومت بشار اسد شدند. فرانسه اعلام کرد آمادگی کامل دارد تا در حملات موشکی و هوایی علیه سوریه مشارکت داشته باشد و وزیر دفاع فرانسه، از آمادگی نیروهای مسلح فرانسه برای اقدام نظامی و استقرار یک ناو ضد هوایی در شرق مدیترانه خبر داد (ایزدی، ۱۳۹۲: ۴). از سوی دیگر، نیروی دریایی سلطنتی انگلیس نیز ناو جنگی «HMS» که توان حمل بالگرد را دارد، به مدیترانه اعزام کرده است (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲: C). در پاسخ به افزایش تعداد کشتی‌های نظامی آمریکا و انگلیس و فرانسه در منطقه، روسیه نیز حضور نظامی خود در دریای مدیترانه را افزایش داد تا مانع از توسعه عامل دخالت خارجی در مناقشه سوریه شود. بنابراین، روسیه هم به‌عنوان اقدام متقابل به تقویت حضور نظامی خود در منطقه مبادرت ورزید (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲: D) و علاوه بر سه زیردریایی حاضر در این منطقه، ۱۶ کشتی جنگی نیز در مدیترانه مستقر کرد. روسیه برای افزایش توان بازدارندگی تحرکات نظامی خود، موشک‌های اسکندر را که دارای دقت بالایی در رهگیری اهداف دریایی از ساحل را دارا هستند، در اختیار سوریه قرارداد (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲: C).

بنابراین، ایالات متحده با اعمال تهدیدات، کنش‌های سیاسی و با همراه کردن محتاطانه دیگر متحدان که جلوه‌هایی از عزم و اراده برای استفاده از تدابیر خشن را به‌نمایش می‌گذارد، از تمامی امکانات و قابلیت‌ها به‌صورت ارادی در راستای دستیابی به اهداف خود استفاده کرد؛ اما تمامی پل‌های پشت سرش را ویران نکرد و روسیه توانست با پیشنهاد خنثی‌سازی سلاح‌های شیمیایی دولت بشار اسد (که منشاء شکل‌گیری تمامی تحرکات، تهدیدات و مانورها بود) در قالب طرح شش مرحله‌ای، از آستانه جنگ و منازعه جلوگیری کند. بدین ترتیب، طرفین بحران با بسیج منابع و نیروهای مسلح و مدارا و تساهل؛ اما در قالبی دیپلماتیک بحران را با موفقیت و بدون درگیری مستقیم نظامی تدبیر نمودند. باید اضافه نمود که، آنچه اهمیت دارد، این است که آمریکا در لوای تهدید به

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۲۹

جنگ و تحرکات سیاسی توانست به دستاوردی حداکثری دست یابد؛ دستاوردی که از ابتدای بحران آن را «خط قرمز» خود قلمداد کرده بود.

۲-۶. الگوی تحریمی و مدیریت بحران سوریه: ابزار تحریمی در روندهای جدید جهانی به‌عنوان ابزار مدیریت و کنترل، بیشتر اثرگذار و رایج شده است. چنانکه یکی از نخستین ابزارها و اقدامات کشورها برای کنترل و مدیریت بحران‌ها استفاده از ابزار تحریم علیه کشورهای دیگر است. ابزارهای تحریمی بر اثر وابستگی متقابل و جهانی‌شدن کارکرد و قابلیت بالایی دارند؛ زیرا انزوای ژئوپلیتیک در نظام کنونی بسیار هزینه‌بر خواهد بود؛ هرچند که کارکرد تحریم‌ها نسبت به سه ابزار دیگر زمان‌بر خواهد بود و در صورتی مؤثر می‌افتد که سایر کشورها نیز از آن حمایت کنند.

تحریم‌های ایالات‌متحده علیه سوریه به بحران اخیر محدود نمی‌شود. سابقه تحریم‌های ایالات‌متحده علیه کشور سوریه به سال ۱۹۷۹ برمی‌گردد. از زمان شروع بحران اخیر سوریه، باراک اوباما در اوت ۲۰۱۱ در فرمان اجرایی ۱۳۵۸۲ دولت سوریه و شخص بشار اسد را تحریم کرد. بر این اساس، تمام دارایی‌های دولت سوریه مسدود شد و اتباع ایالات‌متحده از تجارت و معامله با دولت سوریه منع شدند و واردات فرآورده‌های نفتی از سوریه نیز ممنوع شد. دولت اوباما در سال ۲۰۱۲ از عزم خود برای ایجاد یک دفتر آژانس توسعه بین‌المللی برای برنامه ابتکارات انتقالی سوریه به کنگره خبر داد که در آن هزینه‌های اولیه آن ۵ میلیون دلار برآورد شده و هدف آن حمایت ایالات‌متحده از تغییر رژیم سیاسی سوریه در بلندمدت است. در ژوئن ۲۰۱۳ نیز جان کری، وزیر امور خارجه امریکا، اعلام کرد که بخشی از تحریم‌های صادرات کالاها و فناوری‌های غیرنظامی را برای مناطق تحت کنترل شورشیان لغو کرده است. دولت ایالات‌متحده ۲۵۰ میلیون دلار به مخالفان سوری و همچنین، نزدیک به ۵۱۰ میلیون دلار از صندوق کمک‌های بشردوستانه زیر عنوان کمک به افراد متأثر از جنگ، به مخالفان کمک کرده است (احمدخان بیگی، ۱۳۹۲: ۱۰۲۰).

اتحادیه اروپا نیز تحریم‌هایی علیه سوریه اعمال کرده است که شامل انسداد دارایی‌ها، ممنوعیت سفر، تحریم تجهیزاتی که به اذعان اروپایی‌ها ممکن است برای سرکوب داخلی و یا نظارت بر ارتباطات استفاده شود و همچنین، اعمال محدودیت بر واردات نفت سوریه و صادرات تجهیزات و فرآورده‌های نفتی این کشور است (همان: ۱۰۲۵). کشورهای اروپایی، همچنین کمک‌های نظامی فراوانی به شورشیان مسلح سوریه ارائه دادند. این اتحادیه در آوریل سال ۲۰۱۳ محدودیت‌های خود را به منظور فراهم کردن اجازه واردات نفت خام برای تقویت امور مالی نیروهای مخالف سوریه کاهش داد و با وجود آگاهی از این امر که صادرات اسلحه به مخالفان می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد، تعدادی از تحریم‌های خود را به منظور کمک به مخالفان سوری لغو کرد و به کشورهای عضو اجازه داد تا معاملات و سرمایه‌گذاری‌های، خود در حوزه‌های مرتبط با نفت را با ائتلاف مخالفان ادامه دهند (Archick & Mix, 2013: 18-19). در این میان، وزارت خارجه ژاپن نیز تحریم‌های این کشور علیه سوریه را در سال ۲۰۱۲ افزایش داد. وزیر خارجه ژاپن گفته است که با توجه به افزایش کشتار و خشونت در سوریه، دولت ژاپن تحریم‌ها علیه این کشور را افزایش داده تا وظیفه خود را در مسیر برقراری ثبات و امنیت در منطقه انجام دهد. ژاپن در این راستا ۱۶ سازمان و ۲۰ شخصیت حقیقی سوریه را تحریم مالی کرده است و شرکت‌های ژاپنی در صورت نیاز به مبادله با آنها نیازمند اجازه‌نامه ویژه از دولت هستند (بی‌نا، صدای روسیه، ۲۰۱۲).

روسیه و چین به‌عنوان حامیان دولت سوریه، تحریم‌های کشورهای دیگر را علیه سوریه غیرقانونی قلمداد کرده‌اند. به‌همین منظور، با قطعنامه پیشنهادی کشورهای غربی و آمریکا درباره تشدید تحریم‌ها برضد سوریه در چهارچوب فصل هفتم سازمان ملل مخالفت و آن را وتو کردند. تحریم‌های اعمالی آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن علیه بحران سوریه و مشخصاً دولت بشار اسد، و حمایت‌های آنها از گروه‌های مخالف دولت بشار،

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../ ۳۱

بیانگر این است که کشورهای مذکور درصدد انزوای دولت سوریه و محدود کردن روابط با دیگر کشورهاست؛ اما به نظر می‌رسد، حمایت‌های روسیه و چین ابزار تحریمی را تا اندازه‌ای ناکارآمد کرده است.

۷- نتیجه‌گیری

از منظر واقع‌گرایی ساختاری، بحران‌های بین‌المللی فرایندی برآیند ساختار نظام هستند. بحران سوریه به‌عنوان یک بحران ژئوپلیتیک «در» ساختار نظام تک-چندقطبی که تحت تأثیر فرایند جهانی‌شدن و در منطقه حیاتی رسوخ‌پذیرتر بی‌ساختار شکل گرفته، نظام بین‌الملل محدودیت‌هایی را بر فرایندهای مدیریت و کنترل آن تحمیل می‌کند. این نظام مولد الگوی رفتاری و مدیریتی موازنه قوای نامتقارن است. بنابراین، قدرت‌های بزرگ که به‌مثابه توزیع توانمندی‌هاست، اقتضائاتی متناسب با جایگاه خود در ساختار نظام بین‌الملل برای مدیریت این بحران، بر آنها تحمیل می‌کند. بنابراین، اقتضائات ساختاری تحمیل‌کننده ابزارهای مدیریت رسمی و غیررسمی بحران‌ها برای قدرت‌های بزرگ در قالب «موازنه قوای نامتقارن» در مدیریت بحران مطرح می‌گردد.

از منظر ساختاری، ابرقدرت ناگزیر به دخالت است و دیگر قدرت‌های بزرگ با توجه به منافع راهبردی، دوری و نزدیکی جغرافیایی و توازن در برابر ابرقدرت به واکنش می‌پردازند. واکنش قدرت‌های بزرگ در بحران سوریه باعث قطبی‌شدن بحران به دو گروه طرفداران و مخالفان دولت سوریه شده است. منطق ساختاری موازنه نامتقارن، در الگوی رفتاری مدیریت بحران، باعث می‌گردد که ابرقدرت با همراه کردن قدرت‌های بزرگ دیگر از ابزارهای متفاوت نهادی؛ در قالب شورای امنیت، ائتلافی؛ همراه کردن برخی از قدرت‌ها برای حمله نظامی، استیلاجویانه یا ابزار تهاجمی؛ به‌صورت انفرادی، و درنهایت ابزار تحریمی، درصدد مدیریت بحران سوریه برآید. دیگر قدرت‌های بزرگ نیز که درصدد

کاهش فاصله میان خود و ابرقدرت هستند، برآند تا با وتوی قطعنامه‌های شورای امنیت، عدم‌همراهی و مخالفت با ائتلاف ابرقدرت و قدرت‌های بزرگ دیگر، مخالفت با ابزار تهاجمی و تحرک نیروهای نظامی خود و درنهایت، نامشروع قلمداد کردن تحریم‌های بین‌المللی علیه کشور درگیر در بحران و حمایت‌های تسلیحاتی و کمک‌های اقتصادی، نظام بین‌الملل را به سمت نظامی چندقطبی سوق دهند؛ لیکن ساختار محدودیت‌های کمتری را نسبت به دیگر بازیگران بر آمریکا تحمیل خواهد کرد و همچنین، به دلیل تفاوت در جایگاه استقرار در ساختار نظام بین‌الملل، اهداف و نحوه استفاده از چهار ابزار مزبور نیز متفاوت خواهد بود.

بحران‌ها (به‌ویژه بحران سوریه)، با برهم‌پیمایش صحنه مکانی و زمانی روابط بین‌الملل بر اثر گسترش پدیده جهانی‌شدن و منطقه‌ای شدن، دیگر به‌عنوان حادثه‌ای مجزا و گسسته تلقی نمی‌شوند؛ بلکه فرایندی چندبعدی و چندلایه‌ای هستند که امکان پیش‌بینی و مدیریت آن‌ها با مشکل روبه‌رو شده است. از سوی دیگر، در نظام تک-چندقطبی با افزایش تعداد بازیگران ساخت‌بخش به پنج کشور، عدم توازن قدرت بین ابرقدرت و چند قدرت بزرگ، افزایش توان قطبی‌شدن و عدم شفافیت و قطعیت نسبت به نتایج، نظامی آشوب‌زا و بی‌ثبات است و همچنین، در نظام تک-چندقطبی به علت وجود حداقل پنج قدرت برتر و سلسله‌مراتبی بودن قدرت نسبی (ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای و قدرت کوچک) در نظام بین‌الملل، به علت عدم قطعیت در رفتار دیگران و گسترش منافع متعارض در بحران، محاسبه اشتباه گسترش‌یافته و مدیریت بحران را پیچیده کرده است. با این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که بحران‌های ژئوپلیتیک مانند بحران سوریه در نظام تک-چندقطبی به‌احتمال زیاد از لحاظ شدت درگیری، گسترش خواهند یافت، بلندمدت خواهند بود، بازیگران درگیر محدود نخواهند بود، دخالت قدرت‌های بزرگ پررنگ‌تر خواهد شد، اهمیت ژئوپلیتیک بیشتر خواهد شد، موضوع‌های اختلاف محدود نخواهد بود،

بحران‌ها به محدوده‌های منطقه‌ای محصور نخواهد ماند و در مدیریت بحران‌ها به شیوه‌های مختلط (خشن و غیرخشن) متوسل خواهند شد.

پی‌نوشت‌ها

۱- نک: استفان بروکز و ویلیام ولفورث (جهان نامتوازن: روابط بین‌الملل و چالش‌های استیلاجویی آمریکا، ۱۳۹۲). کنث والتز نیز در مقاله واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد معتقد است که پس از فروپاشی نظام دوقطبی، نظم تک‌قطبی حاکم شده‌است؛ اما این نظم به‌زودی به‌نظام چندقطبی مبدل می‌گردد (Waltz, 2000).

۲- هانتینگتون در مقاله «آمریکا: ابرقدرت تنها؛ گذار از نظام تک- چندقطبی» درصدد دادن این تز است که سیاست‌های جهانی از نظام دوقطبی دوران جنگ سرد و از مرحله چندقطبی پس از جنگ سرد که اوج آن جنگ خلیج‌فارس بود، عبور کرده‌است و اکنون پیش از آن‌که به‌واقع وارد دوران چندقطبی قرن بیست‌ویکم شود، در حال گذار از یکی دو دهه دوران تک- چندقطبی است. در این دوران آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست؛ بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارد که آمریکا در حل‌وفصل مسائل جهانی ناگزیر از جلب همکاری و مشارکت دیگر قدرت‌های عمده است. بوزان و ویور در کتاب «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل» و بوزان در کتاب «ایالات‌متحده و قدرت‌های بزرگ: سیاست‌های جهانی در قرن بیست‌ویکم» درصدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۱+۴ هستند. این ساختار مرکب از یک ابرقدرت (آمریکا) و چهار قدرت بزرگ (روسیه، چین، ژاپن و اتحادیه اروپا) است.

۳- وجود سایه در شکل ۱-۱، به معنای وجود سلسله‌مراتب قدرت است؛ بدین معنا که سایه ابرقدرت بر سر قدرت‌های بزرگ را نشان می‌دهد.

- ۴- والتز در مقاله جهانی‌شدن و حکمرانی معتقد است که در نظام تک‌قطبی پساجنگ سرد، جهانی‌شدن همان آمریکایی‌سازی است.
- ۵- ساختارمحور به این معناست که تحت تأثیر ساختار توزیع قدرت قرار دارد؛ اما نظام محور اشاره به مؤلفه نظام‌گستر دارد که دیگر تحت تأثیر ساختار توزیع قدرت قرار ندارد.

منابع

- احمدخان بیگی، سمانه. (۱۳۹۲). «تأثیر سیاست آمریکا و اروپا در قبال بحران سوریه بر اختلافات فرآتلانتیک»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست‌وهفتم، ش ۴.
- برچر، مایکل و دیگران. (۱۳۸۲). بحران، تعارض و بی‌ثباتی، ترجمه علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- برچیل، اسکات و دیگران. (۱۳۹۲). «نظریه‌های روابط بین‌الملل»، ترجمه سجاد حیدری‌فرد، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- بوزان، باری و ویور، ال. (۱۳۸۸). «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل»، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۰). «اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»، مشهد: انتشارات پاپلی.
- رحمتی‌پور، لیلا. (۱۳۹۳). «فرهنگ استراتژیک و الگوی رفتاری چین در مدیریت بحران‌های بین‌المللی (مطالعه موردی بحران سوریه)»، مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین‌المللی اقتصاد، مدیریت، حسابداری و علوم اجتماعی، (رشت: ۳۱ خرداد ۱۳۹۳).
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۱). «اصول روابط بین‌الملل»، تهران: میزان.
- _____ (۱۳۹۲). «نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیان‌های نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی»، تهران: میزان.
- کیانی، داوود و خانمحمدی، زهره. (۱۳۹۲). «واکاوی علل حضور روسیه در بحران سوریه»، فصلنامه راهبرد، سال بیست‌ودوم، ش ۶۹.
- گوهرینو، ژان ماری. (۱۳۸۳). «تأثیر جهانی‌شدن بر استراتژی»، ترجمه محسن نصرافهانی، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، سال پنجم، ش ۶۶.
- لیک، دیوید ای. و مورگان، پاتریک ام. (۱۳۹۲). نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
مرشایمر، جان (۱۳۸۸). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

میلر، بنجامین (۱۳۷۶). «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی»، ترجمه قدرت احمدیان، مجله سیاست دفاعی، ش ۲۱-۲۰.

والتر، کنت نیل (۱۳۹۲). «نظریه سیاست بین‌الملل»، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده و داریوش یوسفی، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸). «آمریکا: ابرقدرت تنها؛ گذار از نظام تک‌قطبی - چندقطبی»، ترجمه مجتبی امیری وحید، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۴۱-۱۴۲.

ایزدی، پیروز (۱۳۹۲). رویکرد فرانسه در قبال بحران سوریه، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

<http://www.csr.ir/departments.aspx?depid=44&&abtid=06&&semid=2756>

(۲۱ مرداد ۱۳۹۴)

بی‌نا، «آمادگی چهار ناوشکن آمریکایی برای تحرک نظامی علیه سوریه»، خبرگزاری فارس،

B ۹۲/۰۶/۰۵

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920605000470> (۲۹ مرداد ۱۳۹۴)

بی‌نا، «چهار ناو آمریکایی در مقابل شانزده کشتی جنگی روسیه در مدیترانه»، خبرگزاری

فارس، C ۹۲/۰۶/۰۵

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920605000375> (۲۹ مرداد ۱۳۹۴)

(۲۵ اوت ۲۰۱۵)

بی‌نا. «تحریم‌های ژاپن علیه سوریه افزایش یافت»، صدای روسیه، (۹ مارس ۲۰۱۲)

[http://ir.sputniknews.com/persian.ruvr.ru/2012_03_09/67964424/\(10](http://ir.sputniknews.com/persian.ruvr.ru/2012_03_09/67964424/(10) April
2015)

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه .../۳۷

بی‌نا. «تنها ۴۸ ساعت به آغاز حمله به سوریه مانده؟» پایگاه خبری تحلیلی پارسینه، ۶ شهریور ۱۳۹۲).

<http://www.parsine.com/fa/news/145683/> (۲۰ تیر ۱۳۹۴)

بی‌نا، «روسیه حضور نظامی خود در دریای مدیترانه افزایش می‌دهد»، خبرگزاری فارس، ۹۲/۰۶/۰۳ D

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920603000734> (۲۵ تیر ۱۳۹۴)

بی‌نا، «هیگل از آمادگی آمریکا برای اقدام نظامی در سوریه خبر داد/درخواست اواما از پنتاگون» خبرگزاری فارس، ۹۲/۰۶/۰۲ A

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920602000146> (۵ شهریور ۱۳۹۴)

حق‌گو، جواد. «راهبرد ائتلاف‌سازی بر پایه منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال» اندیشکده راهبردی تبیین، (۲۹ مهر ۱۳۹۳).

<http://tabyincenter.ir/index.php/menu-examples/child-items-5/> (۱۵ شهریور ۱۳۹۴)

میرطاهر، سید رضا، «دلیل تلاش آمریکا برای حفظ ائتلاف علیه داعش»، پرس تی. وی، (۲۲ بهمن ۱۳۹۳).

<http://www.presstv.ir/Detail/Fa/2015/02/11/397096/usisilcoallision>

(۲۵ خرداد ۱۳۹۴)

Archick, Kristin & Mix, Derek E. (2013). "The United States and Europe: Responding to Change in the Middle East and North Africa", CRS Report for Congress.

Brecher, Michael & Hemda Ben Yehuda. (1985). "System and Crisis in International Politics", Review of International Studies, No. 11.

Mearsheimer, John J. (1994/1995). "The False Promise of International Institutions", International Security, vol. 19, no. 3(Winter).

Waltz, Kenneth N. 2000. "Structural Realism after the Cold War", International Security, Vol. 25, No. 1,(summer).

Waltz, Kenneth N. Dec, 1999. " Globalization and Governance", Political Science and Politics, Vol. 32, No. 4.

www.sipri.org

- <http://www.sipri.org/research/armaments/milex/milex_database/milex-data-1988-2014>(11 September 2015)
- <http://www.sipri.org/research/armaments/milex/resultoutput/milex_15/the-15-countries-with-the-highest-military-expenditure-in-2012-table/view>(5 September 2015)
- <http://www.sipri.org/research/armaments/milex/resultoutput/milex_15/the-15-countries-with-the-highest-military-expenditure-in-2014-table/view>(5 September 2015)
- SIPRI Military Expenditure Database 2015,
<http://www.sipri.org/research/armaments/nuclear-forces>>(5 September 2015)
- SIPRI Military Expenditure Database 2015, <http://www.sipri.org/research/armaments/milex/milex_database/milex_database>(22 March 2015)
- www.worldbank.org
- < <http://data.worldbank.org/country/china>>(11 September 2015)
- < <http://data.worldbank.org/country/EUU>>(11 September 2015)
- < <http://data.worldbank.org/country/japan>>(11 September 2015)
- < <http://data.worldbank.org/country/russian-federation>>(11 September 2015)
- < <http://data.worldbank.org/country/united-states>>(11 September 2015)